

بررسی دو دیدگاه زبان شناسانه و نشانه شناسانه به ادبیات*

سیده زهرا اصغری

دانشجوی دوره دکتری زبان شناسی همگانی دانشگاه تهران

چکیده

بررسی و مطالعه ادبیات از دیدگاههای مختلف مثل زبان شناسی و نشانه شناسی انجام می‌شود و نتایج متفاوتی در بردارد. کسانی که از دریچه زبان شناسی به مطالعه ادبیات می‌پردازند، معتقدند که ادبیات نوعی زبان هنجارگریخته است و بنابراین در دل زبان قرار دارد و خود نظام مستقلی نیست. اما آنها که از دریچه نشانه شناسی به مطالعه ادبیات می‌پردازند، معتقدند که نظام نشانه‌ای ادبیات مستقل از زبان است، اگرچه از نظام زبان تأثیر می‌گیرد و بر آن اثر می‌گذارد. نگارنده در دو بخش اول مقاله نظرات کوروش صفوی و علی محمد حق شناس، نمایندگان دو باور فوق، را به اجمال مطرح کرده است و در بخش سوم با ارائه و بررسی ساختار نشانه‌های سازنده زبان و ادبیات و تأکید بر نقطه تمایز بین این دو نوع نشانه، یعنی ثبات رابطه دلالت در نشانه‌های زبانی و بی‌ثباتی آن در نشانه‌های ادبی، شواهد و دلایلی ارائه می‌کند که نظریه نشانه شناسانه حق شناس مبنی بر استقلال ادبیات از زبان را تأیید می‌کند و اشکالات مطرح شده در نگاه زبان شناسانه صفوی را پاسخ می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: نشانه‌شناسی، زبان‌شناسی و ادبیات، دلالت.

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۹/۷/۷

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۶/۱

۱- نشانی پست الکترونیکی نویسنده: asghari222ir@yahoo.com

www.SID.ir

مقدمه

مقاله حاضر به رابطه بین زبان و ادبیات می‌پردازد؛ اینکه آیا ادبیات زیرمجموعه زبان است یا خود نظام مستقل و خودمختاری است؟ اگر زبان تنها ماده خام اولیه و ابزار ساخت ادبیات باشد، چنانکه رنگ ابزار نقاشی است، آنگاه می‌توان نظام مستقل ادبیات از زبان را پذیرفت، همان طور که نظام نشانه‌شناختی نقاشی جدای از نظام رنگ‌ها است. اما اگر رابطه زبان و ادبیات فراتر از مطلب فوق باشد و زبان نه تنها ماده خام ادبیات بلکه تعیین‌کننده و تنظیم‌کننده اصول ادبی نیز باشد، آنگاه باید گفت که ادبیات نوعی زبان است و نظام ادبیات زیرمجموعه نظام زبان محسوب می‌شود. هدف نگارنده در مقاله حاضر، اثبات شق اول است؛ اینکه نظام نشانه‌شناختی ادبیات، نظامی مستقل و مجزای از زبان است.

پیشینه مطالعات مرتبط با این نوشتار به آغاز قرن بیستم میلادی بازمی‌گردد، اگرچه قبل از آن هم مطالعات زبانی رواج داشته و هم مطالعات ادبی. تا قبل از قرن بیستم مطالعات و بررسی‌های زبانی اعم از صرف و نحو و آواشناسی، نه به خاطر ذات و گوهر زبان، بلکه به دلیل کاربرد و نقش آن در رابطه با حوزه‌های دیگر صورت می‌پذیرفته است. در زمینه ادبیات هم تا قرن بیستم، یا نقد و بررسی متون ادبی در رابطه با مسائل فلسفی، روانی، تاریخی، اجتماعی و... انجام می‌شده است و یا مطالعه درباره اجزای تشکیل‌دهنده متون ادبی همچون فنون و صناعات ادبی، آرایه‌ها و اصول بلاغت بوده است. از آغاز قرن بیستم الگوی جدیدی در مطالعات علمی به کار گرفته شد و اندیشمندان در هر حوزه به بررسی ساختار کلی و شناخت فراگیر ماهیت و اصول هر موضوعی پرداختند. پس مطالعه زبان و ادبیات هم از این تغییر بی‌بهره نماند؛ مطالعه زبان به قصد شناخت خود آن با ساختگرایی سوسور در اوائل قرن بیستم شروع شد و در همان سالها فرمالیست‌های روس هم به بررسی چستی ادبیات از منظر زبان‌شناسی پرداختند و آغازگر مطالعه و تبیین ادبیات شدند.

دوگروه از مطالعاتی که در یک قرن اخیر به بررسی ادبیات و نسبت آن با زبان پرداخته‌اند، مطالعات زبان شناسانه و نشانه شناسانه هستند. یاکوبسن (R.Jakobson) از جمله فرمالیست‌های روس در گروه اول جای دارد، او از اولین افرادی است که به مطالعه ادبیات پرداخته است. آنچه که او بویژه در عرصه شعرشناسی و نظریه ادبی عرضه داشت، این اندیشه بود که شاعرانه بودن در درجه اول حاصل زبان است که به گونه‌ای خاص در رابطه‌ای خودآگاهانه با خود قرار گرفته باشد. (یاکوبسن ۱۹۸۱، صص ۲۴۸-۲۰۹) شفیع کدکنی و کوروش صفوی هم ایرانیانی هستند که نگرشی زبان شناسانه به ادبیات دارند. شفیع کدکنی مرز میان شعر و ناشر را در رستاخیز کلمه‌ها یعنی تمایز و تشخیص بخشیدن به واژه‌های زبان می‌داند و راه‌های تمایز زبان یا رستاخیز کلمه‌ها را به دو دسته موسیقایی و زبان شناختی تقسیم می‌کند. (۱۳۸۰) صفوی هم زبان شناسی است که ادبیات را گونه‌ای زبان هنجارگریخته می‌داند. او نظم، نثر و شعر را سه گونه زبان ادب می‌داند و در پی آن است که نشان دهد چه قواعدی این گونه‌های ادبی را به وجود می‌آورند. (۱۳۸۳، ص ۸۷)

دسته دوم از مطالعاتی که درباره نسبت زبان و ادبیات انجام شده است، مبنای نشانه شناختی دارند. شاخص ترین فرد در این زمینه رولان بارت (R.Barthes) است. او به تفاوت‌های اثر ادبی و زبان محاوره واقف است و بر آنها تأکید دارد و برای توجیه این تفاوت‌ها از تمایزی که یلمزلف (L.Hjelmslev) (۱۹۶۱) بین معنای صریح و ضمنی مطرح کرده است، استفاده کرده و علت تکثر معنا و گشودگی در متون ادبی را در به کارگیری معانی ضمنی آن می‌داند. او اصطلاحاتی نظیر اثر/متن، نویسنده/نویسای، متن نوشتنی/ متن خواندنی و مرگ مؤلف را مطرح می‌کند که همگی بیانگر نگرش او به ادبیاتند. پورنامداریان و حق شناس هم اندیشمندان ایرانی‌اند که در چهارچوب نشانه شناسی به ادبیات پرداخته‌اند. پورنامداریان به توضیح شعریت شعر می‌پردازد، هرچند که او خود صریحاً نمی‌گوید که فرق زبان و ادبیات در نشانه‌های آنها است، اما از نوشته‌های او می‌توان به چنین مفهومی رسید. اما حق شناس صراحتاً اعلام می‌کند که

چهارچوب نظری مورد قبولش در مطالعه ادبیات، نشانه‌شناسی است زیرا نشانه‌شناسی به هر دو حوزه زبان و ادبیات اشراف دارد و نسبت به هر دوی آنها بی‌طرف است. او به بررسی نشانه‌های متون ادبی و زبانی می‌پردازد و به دلیل تفاوت نشانه‌های سازنده آنها، از نظام‌های مستقل زبان و ادبیات نام می‌برد.

در مقاله حاضر دو نگرش زبان‌شناسانه و نشانه‌شناسانه با هم مقایسه می‌شوند و در این میان نظرات صفوی و حق شناس، نمایندگان دو نگرش مذکور که صراحتاً دیدگاه خود را در مطالعه ادبیات اعلام کرده‌اند، در بخش‌های دوم و سوم مقاله به اجمال مطرح می‌شوند. نگارنده در بخش پایانی مقاله، با بررسی ساختار نشانه‌های سازنده زبان و ادبیات، در پی ارائه شواهد و مدارکی است که ادعای حق شناس را مبنی بر استقلال نظام ادبیات از زبان، تأیید کند و اشکالات مطرح شده توسط صفوی را پاسخ دهد.

۱- نگاه زبان‌شناسانه صفوی به ادبیات

صفوی، از منظر زبان‌شناسی به ادبیات می‌نگرد و ادبیات را گونه‌ای زبان هنجار گریخته می‌داند. از نظر او، زبان ادب، زبانی است برجسته که به وسیله انواع قاعده‌افزایی و قاعده‌کاهی از زبان خودکار فاصله گرفته و گونه‌های ادبی مختلف را به وجود آورده است. او معتقد است که در نتیجه اعمال انواع قاعده‌افزایی‌ها بر زبان خودکار، به نظم (= شعر) خواهیم رسید. وی انواع قاعده‌افزایی را بر حسب توازن در سه سطح آوایی، واژگانی و نحوی طبقه‌بندی می‌کند و تصریح می‌کند که انواع قاعده‌افزایی به برونه زبان اثر می‌کند و حاصلش شکل موسیقایی از زبان خودکار است. صفوی اعمال پنج نوع قاعده‌کاهی یا هنجارگریزی (زمانی، سبکی، نوشتاری، واژگانی و معنایی) را عامل به وجود آمدن شعر از دل زبان خودکار می‌داند. به این ترتیب وی معتقد است که گونه‌های مختلف زبان ادبی بوسیله قواعد برجسته‌سازی، مثل قاعده‌افزایی و قاعده‌کاهی، از زبان خودکار دور شده‌اند.

(صفوی، ۱۳۸۳) از نگاه او، این زبان برجسته یا زبان ادب در دل نظام نشانه شناسی زبان قرار دارد و خود نظام مجزایی نیست. صفوی در تبیین این نکته چنین می‌آورد: یا باید بپذیریم که در درون نظام زبان باقی می‌مانیم و زبان ادبی نیز بخشی از همین زبان است، یا معتقد باشیم که نظام ادبیات، یک نظام نشانه شناختی مستقل از نظام نشانه شناختی زبان خودکار است. این اعتقاد دوم، به لحاظ روش شناختی دو اشکال عمده دارد؛ نخست اینکه برخی از گونه‌های ادبی، مثلاً تمام آنچه در قالب نظم مطرح است، یا اثر ادبی ساده و جز آن در این نظام نشانه شناسی جدید نمی‌گنجد. دوم اینکه واحدهای آن نظام نشانه شناسی جدید در رابطه متقابل با یکدیگر قرار خواهند گرفت و نقشی ویژه خواهند یافت، مثلاً در آن نظام نشانه شناسی، نرگس به جای چشم به کار خواهد رفت، پس اگر روزی پنجره به جای چشم به کار رود، که به کار رفته است، نظام نشانه شناسی جدیدتری مطرح خواهد شد و پدید آمدن این نظام‌ها تا ابد ادامه خواهد داشت و ما دیگر نمی‌فهمیم در کدام نظام نشانه شناسی، چه چیزی را می‌خوانیم. به این ترتیب روش شناسی حکم می‌کند، بپذیریم که آفرینش ادبی در قالب نظام نشانه شناسی زبان خودکار صورت می‌پذیرد و آنچه در این میان اتفاق می‌افتد، باید در قالب نظام زبان خودکار امکان تبیین یابد. (صفوی، ۱۳۸۳، ص ۷۷)

۲- نگاه نشانه‌شناسانه حق شناس به ادبیات

حق شناس معتقد است اگر از دیدگاه زبان شناسی محض به مطالعه ادبیات بپردازیم، خواه ناخواه باید ادبیات را نوعی زبان هنجارگریخته ببینیم؛ زبانی که از آن آشنایی زدایی شده یا نقش شعری پیدا کرده است. در این صورت ناگزیریم بگوییم که ادبیات نوعی زبان است و مقوله ای جدا از زبان محسوب نمی‌شود. اما در این نگرش زبان شناسانه به ادبیات سه اشکال عمده وجود دارد؛ اول اینکه ارزش آثار ادبی چنانچه به عنوان یکی از انواع آثار زبانی قلمداد شوند، با ارزش دیگر آثار زبانی مساوی می‌شود؛

یعنی هر دو ارزش زبانی می‌یابند. حال آنکه می‌دانیم آثار ادبی ارزش خاص خود را دارند که با ارزش آثار زبانی متفاوت است. زیرا ارزش آثار زبانی بر اساس رابطه آنها با جهان مصادیق تعیین می‌شود، اما ارزش آثار ادبی به ذات خودشان، و نه به اعتبار رابطه شان با چیز دیگری در جهان خارج تعیین می‌شود. مسئله دیگر اینکه اگر آثار ادبی نوعی از آثار زبانی باشد، چرا مطالعه این نوع را ذیل زبان شناسی قرار نمی‌دهند و آنگاه دانش‌هایی را که مطالعه این نوع خاص را می‌پذیرند فاقد موضوع و حشو اعلام نمی‌کنند. مسئله سوم این است که اگر آثار ادبی را نوعی آثار زبانی بدانیم، در آن صورت، با این تعارض روش شناختی روبه‌رو می‌شویم که مجبوریم هر شناختی را که از رهگذر دانش‌های غیر زبان شناختی درباره آن آثار حاصل ما می‌گردد، فاقد اعتبار علمی بینگاریم؛ صرفاً به این دلیل که آن شناخت مربوط به چیزی است که خود موضوع آن علم نیست، بلکه موضوع زبان‌شناسی است. (حق شناس، ۱۳۸۲، ص ۱۵۶)

حق شناس برای رفع تعارضات فوق، چهارچوب نظری بی‌طرف نشانه‌شناسی را به عنوان چشم اندازی مستقل انتخاب می‌کند تا از آن دیدگاه هم به زبان نگاه کند و هم به ادبیات.

او به بررسی نشانه‌های زبانی و ادبی می‌پردازد و نشان می‌دهد که نشانه‌های موجود در متن زبانی از دلالت لفظ بر معنا ساخته شده‌اند، در حالی که نشانه‌های ادبی از دلالت نشانه زبانی بر معنا ساخته شده‌اند و بدین سان نشانه‌های زبانی و ادبی با هم فرق دارند. از نگاه او، وقتی نشانه‌ها متفاوت باشند، با دو نظام نشانه شناختی مستقل مواجه هستیم، چراکه او نشانه شناسی را مشرف بر تمام نظام‌های نشانه‌ای و از جمله زبان می‌داند. بنابراین از منظر حق شناس، ادبیات یک نظام نشانه‌ای مستقل از نظام نشانه‌ای زبان است.

۳- شواهدی در تأیید نگاه نشانه‌شناسانه به ادبیات

نگارنده در این مجال می‌کوشد با ارائه شواهدی در دفاع از نظریه نشانه‌شناسانه

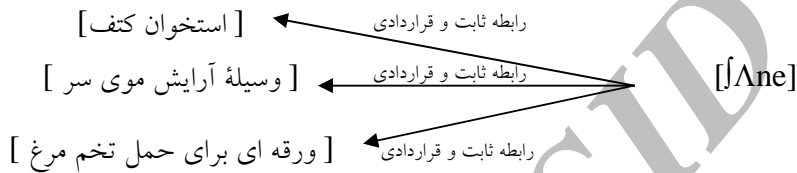
حق‌شناسی به اثبات ادعای او بپردازد، بدین منظور ذکر مقدمه‌ای در باب ساختار

نشانه‌های سازنده متون زبانی و ادبی ضروری است:

نشانه، هر چیزی است که موجودیتی دوگانه دارد و حیات اول آن ما را به حیات دوم هدایت می‌کند. حیات اول، وجه غالب یا حاضر نشانه است که دال نامیده می‌شود و حیات دوم، وجه غایب نشانه است که مدلول نام دارد. رابطه بین دال و مدلول، رابطه دلالت است. حضور همزمان دال، مدلول و رابطه دلالت، نشانه را می‌سازد (کریستال، D. Crystal، ۲۰۰۳). واژه‌های به کاررفته در متون زبانی در حکم نشانه‌های منفرد زبانی هستند که در آنها، دال تصویری آوایی است، مدلول همان مفهوم متعارف (stereotype) یا ویژگی‌های معنایی بی‌نشان‌ترین الگوی ذهنی (prototype) اهل زبان در هر جامعه و فرهنگی است و رابطه دلالت بین این دو نیز، رابطه ای ثابت، عموماً دلخواه و قراردادی است. البته در بعضی از نشانه‌های زبانی، مثل اصوات و نام آواها، رابطه بین دال و مدلول طبیعی یا انگیخته است، اما این نوع نشانه‌ها اندک شمارند. پس رابطه دلالتی در همه نشانه‌های زبانی دلخواه نیست، اگر چه باید پذیرفت که در اکثر موارد چنین است. اما مهمترین نکته در رابطه دال و مدلول زبانی، ثابت بودن رابطه است. در تمامی نشانه‌های زبانی رابطه بین دال و مدلول ثابت است، چه این رابطه قراردادی و دلخواه باشد چه انگیخته و طبیعی. همین ویژگی باعث می‌شود که اهل زبان در ادراک نشانه‌های زبانی هم سوی یکدیگر باشند و درک یکسانی از آنها داشته باشند. تمامی واژه‌ها یا نشانه‌های منفرد زبانی را می‌توان در سه گروه اصلی قرار داد؛ دسته اول واژه‌هایی هستند که در آنها دال به یک معنا یا مدلول اشاره دارد. رابطه بین دال و مدلول در آنها ثابت و قراردادی است و اهل زبان در مواجهه با دال، فقط مدلول خاصی را که با آن رابطه ثابت دارد، به خاطر می‌آورند. یک نمونه از واژه‌های این گروه «پسته» است:

[peste] ← رابطه ثابت و قراردادی میوه درختی از تیره سماقیان [

گروه دوم واژه‌هایی هستند که در آنها دال با بیش از یک مدلول رابطه دارد. رابطه دال و مدلول در این گروه از واژه‌ها نیز ثابت و قراردادی است و به همین دلیل اهل زبان در مواجهه با دال، مدلول‌های ثابت مربوط به آن را به خاطر می‌آورند. مثال آشنای این گروه «شانه» است:



سومین گروه از نشانه‌های منفرد زبانی، نام آواها هستند که مانند گروه اول دال با یک مدلول رابطه‌ای ثابت دارد اما این رابطه دیگر از نوع قراردادی و دلخواه نیست، بلکه طبیعی و انگیخته است:

[jik jik] ← رابطه ثابت و انگیخته [آواز پرنده...]

با توجه به مثال‌های بالا می‌توان دریافت که مهمترین ویژگی نشانه‌های زبانی، ثابت بودن رابطه بین دال و مدلول در آنهاست. این ویژگی باعث می‌شود که اهل زبان از هر دال زبانی به مفهوم و معنای مشابهی برسند و معنای واحدی از هر دال دریافت کنند. رابطه ثابت بین دال و مدلول باعث می‌شود که اگر یک نشانه زبانی، به دلیل چندمعنا بودن، مبهم باشد (گروه دوم)، این ابهام برای تمام اهل زبان مطرح شود و آنگاه مخاطب ناگزیر با مراجعه به بافت، یکی از مدلول‌های ثابت را که مناسب بافت است انتخاب کند.

جملات و متن‌های زبانی هم در حکم نشانه‌های زبانی گسترده هستند. در نشانه‌های

گسترده زبانی، دال عبارت است از رابطه دستوری بین واژه‌ها و یا روابط انسجامی بین

جمله‌ها و عناصر درون متن. مدلولِ چنین نشانه‌های گسترده‌ای، تصور یا معنایی است که از دال در ذهن تمامی اهل زبان به وجود می‌آید. و همانطور که یاد آور شدیم رابطهٔ دلالت بین دال و مدلول، رابطه‌ای دلخواه، قراردادی و طبعاً ثابت است. مثلاً همهٔ فارسی زبانان رابطهٔ بین نهاد و گزاره در جملات مختلف را به یک صورت تعبیر می‌کنند؛ اینکه گزاره خبری دربارهٔ نهاد می‌دهد. حال این نشانهٔ گستردهٔ زبانی در جملات مختلف، نهادها و گزاره‌های مختلفی را می‌پذیرد اما در هر صورت گزاره، خبری دربارهٔ نهاد می‌دهد و بنابراین رابطۀ دلالتی ثابت است.

[نهاد - گزاره] ← رابطه ثابت و قراردادی [گزاره خبری درباره نهاد می‌دهد.]

مثلاً در جمله: *فارسی یکی از زبان‌های هند و اروپایی است*، عبارت «یکی از زبان‌های هند و اروپایی است»، گزاره‌ای است که دربارهٔ نهاد جمله، یعنی فارسی، خبر می‌دهد. اگرچه اکثریت اهل زبان از دانش خود در این زمینه مطلع نیستند اما آن را عملاً به کار می‌گیرند و در درک متون از آن بهره می‌برند. کمتر فارسی زبانی است که پس از شنیدن جملهٔ فوق، نتواند به این سؤال پاسخ دهد که کدام زبان جزء زبان‌های هندواروپایی است، چرا که بر اساس شَمّ زبانی خود گزارهٔ مذکور را به نهاد جمله، یعنی فارسی، مربوط می‌داند. بنابراین چون اهل زبان از روابط دستوری بین واژه‌ها درک یکسانی دارند، در دریافت معنای جملات اختلافی نخواهند داشت و به فهم مشابهی از جملات زبان خواهند رسید.

با توجه به نکات پیشین می‌توان دریافت که مهمترین ویژگی نشانه‌های زبانی، ثابت بودن رابطهٔ بین دال و مدلول در آنهاست. این ویژگی که مدلول یا مدلول‌های یک دال زبانی ثابت است، مؤلف متن را مطمئن می‌کند که مخاطبان معنای خاص مورد نظر او

اکنون باید گفت که نشانه‌ها در متون ادبی، برحسب ظاهر بسیار شبیه به نشانه‌های زبانی، بلکه عین آنها هستند. مثلاً به نظر می‌رسد که در نشانه‌های منفرد ادبی هم مثل نشانه‌های منفرد زبانی، یک لفظ به یک معنا دلالت دارد. اما اگر تصور کنیم نشانه‌های ادبی همان نشانه‌های زبانی‌اند، باید بگوییم که مثلاً، در نشانه ادبی سرو در مصراع سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند، یک دال یا یک تصور صوتی که سرو [særv] است، به یک معنا که معشوق بلند قامت است، اشاره دارد. با پذیرش نظر فوق سؤالی مطرح می‌شود: آیا انتخاب یک مدلول جدید در نشانه ادبی، اتفّاقی و بدون دلیل انجام می‌شود؟ مثلاً آیا حافظ برای دال سرو [særv]، مدلول معشوق بلند قامت را بدون هیچ دلیل و ضابطه‌ای به کار برده است؟ اگر اینگونه است چرا برای این دال، مدلول چشم سیاه را اختیار نکرده است؟ همه اهل زبان با مراجعه به شم زبانی خود می‌دانند که بین دال و مدلول در نشانه‌های ادبی رابطه‌ای درونی برقرار است و رابطه دلالت بین آنها بی‌دلیل و دلخواه نیست. اما آیا می‌توان بین یک تصور آوایی و یک معنا یا مفهوم رابطه‌ای طبیعی و انگیخته یافت؟ مسلماً نه. صوت نمی‌تواند رابطه طبیعی با معنا داشته باشد. پس چگونه می‌توان رابطه انگیخته بین دال و مدلول را در نشانه‌های ادبی توجیه کرد؟ تنها جواب ممکن این است که دال در نشانه‌های ادبی، تصور آوایی نیست بلکه چیزی است که می‌توان بین آن و معنای مورد نظر خالق اثر، رابطه‌ای طبیعی برقرار کرد. همین نکته ما را به دیدگاه نشانه‌شناسانی نزدیک می‌کند که معتقدند اجزای نشانه ادبی به قرار زیر است: دال که در نشانه ادبی خود یک نشانه زبانی تمام و کمال است، مدلول که معنای مورد نظر خالق اثر ادبی است و رابطه دلالتی نو، فردی و انگیخته که خالق اثر بین دال و مدلول ذهنی مورد نظرش برقرار کرده است. با قبول این دیدگاه می‌توان فهمید که چرا حافظ در نشانه ادبی سرو، مدلول معشوق بلند قامت را به کار برده است و نه چشم سیاه را. حافظ شباهتی بین مدلول مورد نظر خود و مدلول زبانی موجود در

بخش دال ادبی یافته و بر اساس این رابطه شباهت، نشانه اش را ساخته است. بنابراین از نگاه نشانه شناسان، نشانه‌های زبانی و ادبی به شکل زیرند:

نشانه زبانی:

[صوت] ← رابطه ثابت و قراردادی [معنای لغتنامه ای]

نشانه ادبی:

[[صوت] ← رابطه ثابت و قراردادی [معنای لغتنامه‌ای]] ← رابطه متغیر و انگیزه [معنای ادبی]

در نشانه‌های زبانی و ادبی فوق، هر سه جزء نشانه با هم فرق دارند؛ دال در نشانه ادبی تصورآوایی یا صوت نیست، بلکه یک نشانه زبانی است که خود از دال، مدلول و رابطه آنها ساخته شده است. مدلول در نشانه ادبی، معنای ثابت و لغتنامه ای نیست بلکه معنای مورد نظر خالق اثر است و رابطه بین دال و مدلول هم رابطه ای انگیزه و متغیر است، در حالی که در نشانه زبانی این رابطه ثابت و دلخواه است. در نشانه‌های ادبی رابطه تشابه یا همجواری^۱ بین مدلول مورد نظر خالق اثر و بخش مدلول زبانی در دال ادبی برقرار است؛ یعنی خالق اثر معنای تازه را با معنای پیشداده، پیوند می‌زند و از طریق خلق معانی متعدد قصد القای پیامش را دارد. مخاطب هم در برابر این متون خود به کار بازگشایی معنا می‌پردازد و رابطه بین معانی را کشف می‌کند. مهمترین ویژگی در نشانه‌های ادبی که در القاء معنا نقش اساسی دارد، رابطه متغیر و انگیزه بین دال و مدلول در این نشانه‌ها است. رابطه متغیر در نشانه‌های ادبی باعث می‌شود که پدید آورنده اثر ادبی آزاد باشد تا برای مدلول مورد نظرش، هر بار از دالی تازه استفاده کند و یا اینکه برای یک دال، هر بار مدلول تازه‌ای در ذهن بیافریند. مثلاً حافظ برای مدلول لب خندان، یکبار دال پسته را به کار می‌برد و در جای دیگر دال غنچه شکفته را. اما با وجود متغیر بودن، فردی بودن و بی‌ثبات بودن رابطه بین دال و مدلول در نشانه‌های ادبی

و با وجود آزادی پدید آورنده اثر در تعیین اجزای نشانه، هیچگاه نشانه‌ای ساخته نمی‌شود که دال آن سرو باشد و مدلولش لب خندان و یا اینکه دال آن پسته باشد و مدلولش معشوق بلند قامت. چنین نشانه‌هایی مسلماً فاقد منطق ادبی هستند و آنچه در نشانه‌های ادبی مانع از تشکیل چنین روابطی می‌شود، وجود قید انگیزندگی بین دال و مدلول است. هر رابطه جدیدی که بین دال و مدلول در نشانه ادبی ایجاد می‌شود باید انگیزه باشد یعنی بر اساس شباهت، همجواری یا علیت باشد. بنابراین رابطه متغیر و انگیزنده دال و مدلول در نشانه‌های ادبی، از یک سو به پدید آورنده اثر ادبی آزادی می‌دهد که هر بار نشانه تازه‌ای بسازد و از سوی دیگر این آزادی را در حصار و محدوده‌ای قرار می‌دهد که مانع از ساخت نشانه‌های بی‌منطق و نامفهوم می‌شود. اگر چه هر دوی این خصوصیات، یعنی بی‌ثباتی و متغیر بودن رابطه و انگیزنده بودن آن، در تمام نشانه‌های ادبی وجود دارند؛ اما آنچه عامل تمایز نشانه ادبی از نشانه زبانی است، بیثباتی رابطه بین دال و مدلول در نشانه‌های ادبی و ثبات آن در نشانه‌های زبانی است.

قبلاً اشاره شد که ساختار متن زبانی، یک نشانه زبانی گسترده است و از دال، مدلول و رابطه دلالت بین آنها ساخته شده است. متن ادبی هم، یک نشانه ادبی گسترده است. دال ادبی در متون یا آثار ادبی یک متن زبانی یا نشانه زبانی گسترده است، هر متن ادبی در ظاهر یا در صورت ظاهری‌اش یک متن زبانی است، این بخش همان دال ادبی گسترده است. مدلول در متن ادبی، معنای نهفته‌ای است که خالق اثر قصد انتقال آن را دارد؛ معنای نهفته‌ای که تمام مخاطبان در جستجوی آن هستند و قصد رسیدن به آن را دارند. رابطه دلالت بین دال و مدلول نیز در متن ادبی، رابطه‌ای ادبی است. روابط ادبی متغیرند و همیشه یک دال خاص را به یک مدلول خاص نسبت نمی‌دهند. هر دال ادبی می‌تواند چندین مدلول ادبی مختلف داشته باشد و برعکس. به این ترتیب هر سه جزء نشانه ادبی گسترده یا متن ادبی با نشانه زبانی گسترده یا متن زبانی فرق دارد. در متون

ادبی، بر یک متن زبانی و معنای زبانی مشخص و ثابت و آشنای آن، معنای دیگری تحمیل می‌شود؛ معنایی که مورد نظر خالق اثر است و بین آن و مدلول زبانی موجود در بخش دال ادبی، رابطه‌ای ادبی برقرار است. پس برخلاف شباهت ظاهری متون ادبی با متون زبانی، کشف روابط دستوری بین واژه‌ها در متون ادبی به کشف معنای اثر منجر نمی‌شود، بلکه باید علاوه بر روابط دستوری، به روابط ادبی بین نشانه‌ها هم توجه کنیم. یعنی باید از سده معنای زبانی یا مدلول زبانی گذشت و رابطه‌ای ادبی بین مدلول زبانی و مدلول ذهنی خالق اثر برقرار کرد تا به معنای مطلوب اثر رسید. بنابراین مهمترین خصوصیت نشانه‌های ادبی بی‌ثباتی و ناپایداری رابطه بین دال و مدلول در آنهاست و به همین دلیل است که معنا در متون ادبی ابلاغ نمی‌شود بلکه القاء می‌شود و لذا خاصیت تعبیری پذیری دارد.

با توجه به مقدمه فوق می‌توان به اشکالات صفوی پاسخ داد و به دفاع از نظریه حق شناس پرداخت. یکی از اشکالات صفوی بر پذیرش نظام نشانه‌ای مستقل ادبیات از زبان این است که در این نظام، نشانه‌ها در تقابل با هم قرار می‌گیرند و ما دیگر نمی‌فهمیم در کدام نظام نشانه شناسی، چه چیزی را می‌خوانیم. اما براساس آنچه تاکنون گفته شد می‌توان دریافت که نشانه‌های ادبی از رابطه متغیر و انگیخته بین دال و مدلول ساخته شده‌اند. بنابراین اگر مدلول چشم، یکبار در رابطه با دال نرگس به کار رود و یکبار دیگر در رابطه با دال پنجره، اشکالی ایجاد نمی‌شود و نظام نشانه شناسی جدیدتری مطرح نمی‌شود، چراکه در دل همین نظام نشانه‌ای، یعنی نظام نشانه‌ای ادبیات، رابطه بین دال و مدلول ذاتاً و اساساً نوشونده و تغییر پذیر است و اتفاقاً اگر این ویژگی را از نشانه‌های ادبی بگیریم و رابطه بین دال و مدلول ثابت شود، نشانه ادبی تغییر ماهیت داده و به نشانه زبانی تبدیل می‌شود. این نکته را می‌توان در مورد معنای ضمنی بعضی واژه‌ها و معانی مصطلح و رایج ضرب المثل‌ها نیز صادق دانست زیرا واژه‌ای که دارای معنای ضمنی است، ابتدا نشانه‌ای ادبی بوده است که بر اثر کثرت

استعمال، رابطه متغیر بین دال و مدلول ضمنی در آن به رابطه‌ای ثابت تبدیل شده است. به نظر نگارنده، ضرب المثل‌ها هم نمونه‌هایی از متونی هستند که در ابتدای کاربردشان جنبه ادبی داشته‌اند و مخاطبان با کشف روابط ادبی بین دال و مدلول در آنها، به معنای مطلوب دست می‌یافته‌اند. اما بر اثر کثرت استعمال و تثبیت رابطه بین دال و مدلول در آنها اهل زبان دیگر نیازی به تلاش و تحلیل در درک روابط ادبی بین دال و مدلول در این متون ندارند و در مواجهه با آنها بلافاصله معنای مطلوب را درمی‌یابند. بنابراین ضرب المثل‌ها هم به علت ثابت شدن رابطه بین دال و مدلولشان تبدیل به متن زبانی شده‌اند. بدین ترتیب به نظر می‌رسد که اشکال اوّل صفوی با توجه به ساختار نشانه‌های ادبی و زبانی رفع می‌شود.

اشکال دیگر صفوی این است که به نظر او تمامی آنچه در قالب نظم مطرح است یا نثر ادبی ساده و جز آن، در این نظام نمی‌گنجد. در پاسخ می‌توان گفت هر متنی که نقش شناخت شناسانه داشته و معنایش صریح و سراسر باشد و آن معنا به مخاطبان ابلاغ شود، متنی زبانی است و نشانه‌های سازنده اش هم نشانه‌های زبانی‌اند. اما متنی که نقش آفرینش معانی را داشته باشد و معنا را به مخاطب القا کند، متن ادبی است و نشانه‌هایش هم ادبی هستند (حق شناس ۱۳۸۲). در واقع، عامل اصلی در تعیین زبانی یا ادبی بودن متون، توانایی آنها در ابلاغ یا القای معنا، و در نتیجه ساختار نشانه‌های سازنده آنهاست و نه صورت ظاهری آراسته یا پیراسته شان. بنابراین هر متن منظوم یا مثنوی که پیامش را به مخاطبان ابلاغ کند، یعنی در ساختار نشانه‌های سازنده آن رابطه بین دال و مدلول ثابت است و متنی زبانی است و هر متن منظوم یا مثنوی که پیامش را به مخاطبان القاء کند، در ساختار نشانه‌هایش، رابطه بین دال و مدلول متغیر است و متن ادبی است.

در بعضی متون نظم از جمله متون درسی که به نظم در آمده‌اند، مثل الفیه ابن مالک،

واژه‌ها نشانه‌هایی منفرد زبانی‌اند و معنای دیگری جز معنای لغتنامه‌ای ثابت و مشخص

آنها مورد نظر نیست، جملات و رابطه دستوری بین واژه‌ها هم نشانه‌های گسترده زبانی‌اند که معنای آنها هم ثابت و مشخص است. مخاطبان این متون منظوم، با توجه به معنای واژه‌ها و رابطه دستوری بین آنها معنای متن را به طور کامل در می‌یابند. به نظر نگارنده، نظم به کار رفته در این متون تنها عاملی برای سهولت و سرعت انتقال معنا است و خود تأثیری در تعیین معنا ندارد، چرا که معنا به واسطه نشانه‌های زبانی منفرد و گسترده کاملاً تعیین شده است. بنابراین چنین متون منظومی به سبب ساختار نشانه‌ها و در نتیجه به سبب نقش شناخت شناسانه‌ای که ایفا کرده‌اند، متون نظم زبانی‌اند. اما در مقابل متون منظوم دیگری هم هستند که ساختار نشانه‌های منفرد و گسترده شان ادبی است، یعنی رابطه دلالی بین دال و مدلول در آنها بی‌ثبات است و در نتیجه معنای آنها به طور کامل توسط نشانه‌های منفرد و گسترده تعیین نمی‌شود؛ بنابراین عامل نظم هم در تعیین و القای معنای آنها دخالت دارد.

متون نثر ساده ادبی هم اگرچه ظاهر آراسته‌ای ندارند و از نظر ظاهری شبیه به متون زبانی‌اند، اما ساختار نشانه‌های سازنده آنها از نوع ادبی است، رابطه بین دال و مدلول در آنها متغیر است، معنا را القاء می‌کنند و در نتیجه در نظام نشانه شناختی مستقل ادبیات جای می‌گیرند.

بنابراین صورت ظاهری متون، نظم یا نثر بودن و آراسته یا پیرامته بودن متون، عامل اصلی در تعیین ادبی یا زبانی بودن آنها نیست. این عوامل، فرعی و ثانوی‌اند و با توجه به نوع نشانه‌های به کار رفته در متون می‌توانند در تعیین معنا دخالت داشته باشند یا خیر. در واقع چنان‌که ذکر شد هم متون منظوم و هم متون نثر ساده با توجه به ساختار نشانه‌هایشان می‌توانند در هر یک از این دو نظام نشانه‌ای جای بگیرند. بدین ترتیب توجه به ساختار نشانه‌های زبانی و ادبی دو مین اشکال صفوی را هم درباره نظام مستقل نشانه‌ای ادبیات از زبان، رفع می‌کند.

بنابراین چنانکه دیدیم بررسی و مطالعه نشانه‌های زبانی و ادبی نشان می‌دهد که تمام اجزای نشانه‌های زبانی و ادبی با هم فرق دارند و متعلق به نظام‌های مجزایی هستند. ضمناً ساختار و ویژگی نشانه‌های ادبی هر دو اشکال صفوی را، درباره نظام مستقل ادبیات از زبان، رفع می‌کند و در نتیجه مانعی در برابر پذیرش ادعای حق شناس مبنی بر وجود نظام مستقل ادبیات از زبان وجود ندارد. اگرچه استقلال نظام ادبیات از زبان به معنای عدم ارتباط و بی‌نیازی این دو نظام از هم نیست بلکه بر اساس همین نگرش نشانه‌شناسانه به زبان و ادبیات، از یک سو زبان سنگ بنا و ماده اولیه شکل‌گیری ادبیات است (دال در نشانه‌های ادبی، یک نشانه زبانی کامل است) و از سوی دیگر ادبیات عامل رشد، پویایی و زنده ماندن زبان است (رابطه ثابت بین دال و مدلول در نشانه‌های زبانی، نشان دهنده گرایش هر چه بیشتر زبان به ثبات و ناتوانی آن در رشد و حرکت است. در حالیکه ادبیات، به خاطر متغیر بودن رابطه بین دال و مدلول‌هایش، پویا و متحرک است. وقتی نشانه‌های ادبی در طول زمان و بر اثر کاربرد مکرر، تازگی خود را از دست بدهند، وارد زبان شده و موجب رشد و توسعه زبان می‌شوند^۲ و به این ترتیب امکان تداوم زندگی یک زبان را فراهم می‌کنند.) ضمناً مطالعه نشانه‌شناسانه ادبیات و زبان امتیازات دیگری نیز دارد، از جمله اینکه علت سرشت القایی ادبیات در مقابل سرشت ابلاغی زبان، بی‌زمانی متون ادبی در برابر زمانمندی متون زبانی، تعبیر پذیری متون ادبی در برابر دقت متون زبانی، همه بر مبنای نشانه‌های متفاوت ادبی و زبانی قابل توجیه می‌شوند که البته پرداختن به هر یک از آنها مجال دیگری را می‌طلبد.

پی‌نوشت‌ها

۱- آنچه در این نوشته درباره تشابه و همجواری مطرح شده است با نظر یاکوبسن درباره مشابهت و مجاورت متفاوت است. یاکوبسن اختلالات زبان پریشی را بر مبنای محورهای همنشینی و جانشینی، که سوسور مطرح کرده است، مطالعه کرده و مدعی است که افرادی که

در رابطه با محور همنشینی دچار اشکال زبانی می‌شوند، یعنی قواعد نحوی برای ساماندهی کلمات در واحدهای عالی‌تر را فراموش کرده‌اند، دچار اختلال مجاورت هستند و آنهایی که در کاربرد کلمات مترادف و کلمات در رابطه با یک شیء واحد دچار اشکال هستند، دچار اختلال مشابهت هستند. چون یاکوبسن از حوزه زبان شناسی به ادبیات می‌نگرد، نشانه‌های ادبی را هم شکل هنجارگریخته نشانه‌های زبانی می‌داند که در آنها تعادل بین محورهای همنشینی و جانشینی از بین رفته است و در نتیجه اختلالات مجاورت و مشابهت باعث پیدا شدن معانی مجازی و استعاری شده است. درحالی‌که در نوشته حاضر که از منظر نشانه شناسی به ادبیات نگریده می‌شود، نشانه‌های زبانی اساساً و ذاتاً با نشانه‌های زبانی متفاوت هستند و منظور از مشابهت و مجاورت، شباهت بین معنای ادبی با مصداق بیرونی معنای پیشداده زبانی و یا نزدیکی و ارتباط بین آنهاست.

۲- نگارنده در حال تهیه مقاله‌ای درباره چگونگی تبدیل شدن نشانه‌های ادبی به زبانی و ورود آنها به زبان است.

*** این مقاله برگرفته از پایان‌نامه‌ای است با عنوان «انتقال پیام در متون معیار زبانی و متون ادبی با یک بررسی مقابله‌ای» که با راهنمایی شادروان دکتر حق شناس انجام گرفته است.

منابع و مآخذ

الف- کتابها

- ۱- آشوری، داریوش، (۱۳۷۳)، شعر و اندیشه، تهران، نشر مرکز.
- ۲- احمدی، بابک، (۱۳۷۴)، حقیقت و زیبایی، تهران، نشر مرکز.
- ۳- اصغری، سیده زهرا، (۱۳۸۴)، انتقال پیام در متون معیار زبانی و متون ادبی؛ یک بررسی مقابله‌ای، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه تهران.
- ۴- بارت، رولان، (۱۳۷۷)، نقد و حقیقت، ترجمه شیرین دخت دقیقیان، تهران، نشر مرکز.

۵- -----، (۱۳۷۸)، درجه صفر نوشتار، ترجمه شیرین دخت دقیقیان، تهران،

- ۶- پورنامداریان، تقی، (۱۳۷۴)، سفر در مه، تهران، انتشارات زمستان.
- ۷ - سجودی، فرزانه، (۱۳۸۳)، نشانه شناسی کاربردی، تهران، نشر قصه.
- ۸- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۰)، صور خیال در شعر فارسی، تهران، آگه.
- ۹- صفوی، کوروش، (۱۳۸۳)، از زبان شناسی به ادبیات، تهران، انتشارات سوره مهر.
- ۱۰- عطاری، لطیف، (۱۳۸۲)، ابلاغ و القای معانی در زبان و ادبیات، رساله دوره دکتری، تهران، دانشگاه تربیت مدرس.
- ۱۱- گیرو، پی‌یر، (۱۳۸۳)، نشانه شناسی، ترجمه محمد نبوی، تهران، نشر آگه.

ب- مقالات

- ۱- حق شناس، علی محمد، (۱۳۸۲)، مرز میان زبان و ادبیات کجاست؟، زبان و ادب فارسی در گذرگاه سنت و مدرنیته، مینو حسینی، تهران، نشر آگه، صص ۱۵۳-۱۸۲.
- ۲- ----- (۱۳۸۲)، در جستجوی زبان علم، زبان و ادب فارسی در گذرگاه سنت و مدرنیته، به کوشش مینو حسینی، تهران: نشر آگه، صص ۲۴۵-۲۵۴.
- ۳- ----- (۱۳۸۲)، معنا و آزادی در شعر حافظ، زبان و ادب فارسی در گذرگاه سنت و مدرنیته، به کوشش مینو حسینی، تهران، نشر آگه، صص ۳۰-۷.
- ۴- ----- (۱۳۷۳)، نظم، نثر، شعر، سه گونه ادب، مجموعه مقالات دومین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی.

منابع لاتین

- 1-Barthes, R,(1967), Elements of Semiology, Lavers, A. and Smith, C. (trans.). London.
- 2- -----,(1967) , Writing Degree Zero, Lavers, A. and Smith, C. (trans). London.

- 3-Barthes, R,(1972) 3- Critical Essays, Howard, R. (trans).
Evanston.
- 4- -----,(1974) S/Z, London: 2Cape.
- 5-Hjelmslev,L, (1961), Prolegomena to a Theory of Language,
Francis J Whitfield(trans). Madison: University of Wisconsin
Press.
- 6-Jakobson,R & Morris Halle, (1956), Fundamentals of
Language, The Hague: Mouton.
- 7-Saussure,F, (1983),.Course in General linguistics, Roy Harris
(trans),London:Duckworth.

Archive of SID